درس هفتصد و شصت و ششم

قضاء کلی و مسئلهٔ قدَر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

علت اختلاف دیدگاه بزرگان نسبت به مسئلهٔ قضا و قدر

نسبت به قضاء کلی و مسئلهٔ قدَر و به‌طورکلی در یک صحبت و بحث جامع‌تر نسبت به علم ربوبی که آن علم مساوق با ظهور و بروز خارجی است مطلب با آن کیفیتی که عرض شد، این مسئله روشن شد. از نقطه‌نظر ادلهٔ فلسفی و همین‌طور از نظر مسائل کشفی و شهودی که در این مسئله اهل معرفت و بزرگان در تصریحات خودشان بر این قضیه متفق هستند. البته منظور از اتفاق، نه‌اینکه به‌عنوان یک دلیل در اینجا به‌حساب بیاید همان‌طور که بعضی به این مسئله استدلال بر تحقق در بیانات خودشان دارند. چون آنجا جایِ اتفاق نیست بلکه به‌عنوان یک تأیید هست بر اینکه مراتبی که برای افراد کشف می‌شود، این مراتب از یک منشأ سرچشمه می‌گیرد و برای هر شخص در همان افقی که وجود دارد همان مسئله کشف می‌شود که برای فرد دیگر در همان افق تحقق دارد. بله، ممکن است به‌واسطهٔ اختلاف مراتبِ سعه و تجرّد، آن دیدگاه، کیفیت، بصیرت، اطلاع و اشراف متفاوت باشد. اینجاست که ما مسائل را به‌نحو اختلاف مشاهده می‌کنیم ولی درصورتی‌که شخص در همان افق از تجرّد و مراتب و عوالم ربوبی و عوالم توحیدی باشد، در همان مرتبه دیگر اختلاف وجود ندارد و در آنجا اتفاق و اتحاد اشتراک در رؤیت و بصیرت، ساری و جاری است.

لذا مشاهده می‌کنیم که بزرگان در تعابیر خودشان این مسئله را به‌نحو اجمال و به‌نحو تفصیل ذکر کرده‌اند. این قضیه به‌نحو اجمال و تفصیل مثلاً در فصوص، در حکمةٌ إلهیه در فصّ آدمیه ـ همین‌طور در فصّ نوحیه، البته احتمال می‌دهم باید دیده باشم. حالا مراجعه بکنید ببینید که در آنجا [هست یا نه] ـ مرحوم شیخ تصریح دارند بر اینکه مقام اجمال در مراتب ظهور در حضرت آدم تجلی پیدا کرده است.

این قضیه، قضیه‌ای است که برای افراد موجب شبهه می‌شود که با توجه به آنچه که ما نسبت به مقام تفصیل در علم عنائی صحبت کردیم، دیگر تصور اجمال در هر مرتبه از مراتب وجود، چه اجمال در علم عنائی باشد یا اجمال در مقام اسماء و صفات بخواهد تحقق پیدا کند، در مبدأیت اشیاء و در ظهور اشیاء که از آن تعبیر به عالم قضاء کلی و قدر جزئی می‌شود یااینکه در نفوس کلیه که این مسئله در آنجا مطرح هست در هرکدام از

اینها بخواهیم به این مسئله برسیم، می‌بینیم که صحبت از مقام اجمال شده است.

با توجه به آنچه که در این جلسات اخیر و بحث‌های اخیر خدمت رفقا عرض کرده‌ام، خصوصیت این مقام اجمال باید روشن بشود و حقیقتش باید نمود پیدا کند که اگر وقت داشته باشیم در انتهای بحث این جلسه به این مسئله می‌پردازیم که با وجود اینکه در تعبیرات از تکوّن مراتب اسماء و صفات در نفوس بعضی از ظروف مستعدّه تعبیر به اجمال شده با آنچه را که ما نسبت به مقام تفصیل عرض کردیم، چگونه می‌تواند سازگاری داشته باشد.

معنای روایت «لَم یسبق لَهُ حَالٌ حَالاً»

اگر درنظر شریف رفقا باشد، نسبت به روایاتی که ما در اینجا داریم و یا آیات قرآنی که در این مسئله وارد است، می‌بینیم که باید به یک حلّی در مسئله رسید. در بعضی از آنها داریم که تغییر و تحوّل در ذات پروردگار وجود ندارد؛ مثلاً در این روایتی که عرض شد ـ من این جلسه می‌خواستم روایت‌های دیگر را از کتاب توحید بیاورم منتها مانعی پیش آمد و نتوانستم، مجال پیدا نکردم ـ در این کلامی که از حضرت در نهج‌البلاغه هست که می‌فرماید: «لَم یسبق لَهُ حالٌ حالاً»[1] در اینجا این کلام دلالت بر عدم تغیّر و دلالت بر یک ثبوت مستمر می‌کند. وقتی که حکم به ثبوت در ذات پروردگار بشود، دیگر استمرارش هم حتی معنا ندارد چون خودِ نفس استمرار یعنی تبدّلٌ بَعدَ تَبدُّل، تَحقّقٌ بَعدَ تَحقُّق، فِعلیةٌ بَعدَ فِعلیه. این معنا معنای استمرار است. الآن که ما در اینجا نشسته‌ایم، می‌گویند که بودِ ما در اینجا مستمر هست؛ یعنی مدام تحقق‌های متوالیه یکی پشت یکی دیگر برای ما حاصل و عارض می‌شود، اسم این تحقق‌ها را استمرار می‌گذاریم اما اگر بخواهیم به هر تحققی در ذات خودش بدون توجه به قبل و بعد او توجه کنیم دیگر به آن استمرار نمی‌گویند بلکه به آن آنیات می‌گویند. «آن» از همین جهت است که توجه فقط به نفس همان لحظه است لا بِقَبلِها و لا بِبَعدِها. این به اصطلاح «آن» و آن لحظه می‌شود، حالا ثانیه که دیگر عامی است و به اصطلاح [عوامانه] است.

حضرت در اینجا می‌فرمایند: «لَم یسبق لَهُ حالٌ حالاً فَیکونَ أوّلاً قَبلَ أن یکونَ آخِراً» حالا اگر سبقتِ حال باشد یعنی یک حالی بر ذات پروردگار سابق باشد قبل از اینکه حال دیگری بیاید، بنابراین بین این دو تعلقِ حال و این دو تحقق حال، یک مبدأیت و یک انتهائیت فرض می‌شود؛ یعنی ذات پروردگار از یک مرتبه به یک مرتبهٔ دیگر تحول پیدا می‌کند و این مبدأ می‌شود و آن آخر و منتهیٰ می‌شود و دوباره آن برای یک انتهایی و برای یک مقصدی، مبدأ می‌شود.

---

[1] . نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۱۱۲ ـ ۱۱٤؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۱۶.

«و یکونَ ظاهراً قَبلَ أن یکونَ باطناً»؛ و اینکه پروردگار ظاهر باشد قبل از اینکه باطن باشد چون این تحول در تحقق ظهور و در تحقق بطون و بطنیت لازم است که ظاهر برگردد و باطن بشود، باطن برگردد و ظاهر بشود.

نفی تقلب در ذات پروردگار

در اینجا نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یااینکه موسی بن جعفر علیه‌السّلام در روایتی که جلسهٔ قبل عرض شد و اینجا آوردیم، تقلب را به‌طورکلی از ذات پروردگار نفی کرده است و وقتی این از ذات پروردگار نفی بشود آن‌وقت چطور می‌شود در اینجا دو کیفیت برای آثار و برای ظهورات پروردگار تصور کرد؟! از یک طرف در آیات قرآن داریم: ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ﴾[1] در اینجا حضرت می‌فرماید که در اینجا اوّلیت و آخریتی دیگر نیست. «**فَیکونَ أوّلاً قَبلَ أن یکونَ آخِراً**» اوّلیت و آخریت دیگر معنا ندارد.

در آیهٔ قرآن داریم: ﴿وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾. در اینجا می‌فرماید: «**و یکونَ ظاهراً قَبلَ أن یکونَ باطناً**» دیگر در اینجا برای پروردگار ظهور معنا ندارد قبل از اینکه آن بطن و آن عمق بخواهد برای او درنظر گرفته بشود. چطور ما در اینجا باید تلفیق کنیم و توجیه کنیم که این مسئله به چه کیفیت است؟!

اگر این مطلب برای ما روشن بشود، آن کلماتی را که بزرگان و اصحاب شهود و کشف [فرمودند برای ما روشن می‌شود]. یااینکه روایاتی که در این باب هست که مقام اجمال را برای خود نفوس مطهره در آنجا اثبات می‌کند یا مقام علم را به‌نحو اجمال اثبات می‌کند.

کیفیت علم امام از لسان امام صادق علیه‌السّلام

مثلاً دربارهٔ علم از امام صادق علیه‌السّلام سؤال می‌کنند که آیا علم شما علم تفصیلی است؟ آیا در هر آنی، علم تفصیلی است؟ حضرت می‌فرمایند که ما احاطه بر علمی داریم که «**إذا نَشاءُ نَعلَم أو هم إذا شاءوا، عَلِموا**»[2] که در اینجا مسئله، مسئلهٔ تعلق مشیت است و این مقام، مقام اجمال می‌شود؛ یعنی اگر مقام تفصیل باشد دیگر «**إذا شاءوا عَلِموا**» معنا ندارد. مقام تفصیل یعنی همه چیز، رو هست. الآن من پنج‌تا انگشت دارم، چه زمانی این پنج‌تا انگشتم برای شما ظاهر می‌شود؟ وقتی این‌طوری کنم اما وقتی این‌طوری کنم، شما شاید

---

[1] . سوره حدید (۵۷) آیه ۳:
﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۷۶:
«اوست اوّل و آخر، و ظاهر و باطن (پیدا و پنهان) و او به هر چیز داناست»

[2] . بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ افق وحی، ص ۲۰۵، با قدری اختلاف.

ببینید من چهار انگشتی هستم یا سه انگشتی هستیم، دوتای آن را مخفی کرده‌ایم. این مقام، مقام اجمال می‌شود. شما نمی‌بینید چیست. من الآن در دستم یک چیزی گرفته‌ام و به شما نشان نمی‌دهم. هست ولی شما نمی‌بینید، برای شما ظهور و بروز ندارد. مقام تفصیل وقتی است که دستم باز می‌شود. همین‌که دستم باز شد، شما اطلاع پیدا می‌کنید نه‌اینکه ایجاد می‌شود. تصور کنید! ایجاد نمی‌شود، باز می‌شود، هست، رو می‌شود و به منصهٔ اثبات می‌رسد، ثبوتش هست و این اثباتش این است که شما اطلاع پیدا می‌کنید در دست من چیست! خب چطور در اینجا این مسئله را بخواهیم تصور کنیم که این قضیه درست بشود؟ در آنجایی که حضرت می‌فرمایند که این اوّلیت و آخریت برای خدا معنا ندارد و مقام ذات، مقام ثبوت است. همه چیز اوّل است در عین اینکه همه چیز آخر است و همه چیز ظاهر است در همان حالی که همه چیز باطن است! این از یک طرف.

معنای اول و آخر نسبت به پروردگار

از آن‌طرف در آیهٔ قرآن داریم: ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ﴾ پس معلوم است که یک اوّلی باید باشد. خب آن روایت دارد نفی اوّلیت می‌کند اما آیه دارد اثبات اوّلیت می‌کند؛ ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ﴾ نمی‌فرماید که لَیسَ بِأوّلٍ و لا آخِر، آیه نداریم لَیسَ بِظاهِرٍ و لا باطِن. بعد می‌فرماید: ﴿وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾ بعد می‌فرماید: ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾ که دقیقاً این ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾ به هردوی اینها چنان برمی‌گردد که نشان می‌دهد ظهور، بطون، اول و آخر در علم ذات پروردگار است. در همان مرتبهٔ علم حق به همهٔ اعیان است که جنبهٔ ظاهر و باطن متبلور می‌شود و در همان‌جا هست که جنبهٔ اوّلیت و جنبهٔ آخریت تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی همان علم، همان جنبهٔ علمی است که آن جنبهٔ علمی به لحاظ جنبهٔ وجودی است چون اشیاء، وجود علمی و وجود عینی دارند و علم پروردگار به حیثیت عینیهٔ اشیاء برمی‌گردد نه به حیثیت صوریهٔ آنها و به حیثیت علمیهٔ عرضی آنها مانند ما، که این علوم بر ما جنبهٔ عرضی دارند، از این نقطه‌نظر است که ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ﴾ می‌شود و به همین جهت علمی است که ﴿وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾ می‌شود و اگر لحاظ علمی نبود دیگر ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ﴾ در اینجا معنا نداشت و ﴿وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾ در اینجا معنا نداشت. خب ما این را در اینجا گفتیم و حالا به مسائل گذشته برمی‌گردیم.

با توجه به مطالبی که در جلسات قبل نسبت به این عالم ثبوت در ذات پروردگار و در مراتب اسماء و صفات گفتیم و عرض شد که اگر تغیّر و تبدّل، تغیّر و تبدّل عینی باشد و تغیّر و تبدّل خارجی باشد، معنایش این است که در نفس اجمال و مقام اجمال که همان مقام علم و علمیت پروردگار نسبت به اشیاء خارجی و نسبت به ظهورات هست در آن مقام اجمال، ذات نسبت به تغیّر و [تبدّل] نباید عالِم باشد چون جنبهٔ عدمی دارد! تغیّر در اینجا جنبهٔ عدمی دارد. وقتی که هنوز اعیان خارجی تحقق خارجی پیدا نکرده‌اند، ذات پروردگار

به چه چیز عالِم است؟ علم ندارد! عدم است!

من‌باب‌مثال شما الآن فرض کنید می‌دانید که بالأخره بعد از چند دقیقه ـ حالا یک ربع بیست دقیقه ـ این صحبت‌ها و بحث تمام می‌شود و ما از این در خارج می‌شویم و به‌طرف منزل یا هرجایی که قصد داریم می‌رویم. همهٔ ما که در اینجا نشسته‌ایم نسبت به این قضیه اطلاع داریم و برای خودمان یک مطلب ثابتی فرض می‌کنیم و می‌گوییم که می‌رویم و تمام می‌شود، بالأخره این آقا چقدر حرف می‌زند؟! چانه‌اش یک حدی دارد!! وقتی که این چانه‌اش از [حرکت] افتاد می‌رویم ـ چانهٔ بعضی‌ها یک ساعت، بعضی‌ها دو ساعت، بعضی‌ها سه ساعت و بعضی‌ها ماشاءالله حدی ندارد و اصلاً وصل به کُر است!! ـ بالأخره تا یک ربع بیست دقیقه دیگر تمام می‌شود و خلاصه ازدستش راحت می‌شویم. الآن ما این را یک مطلب عادی می‌دانیم درحالی‌که از نقطه‌نظر فنی و از نقطه‌نظر منطقی اصلاً اطلاع نداریم! هیچ اطلاع نداریم! شاید یک بمبی اینجا خورد و همهٔ ما شهید شدیم و به هوا رفتیم! هیچ اعتباری ندارد! اوضاع و بساط هیچ حساب و کتابی ندارد و همیشه ما باید برای ملاقات پروردگار آمادگی داشته باشیم به‌خصوص در این زمانه که خوب حالت توکل انسان بالا می‌رود!! این از برکات و نعمات الهیه است که ما را در یک وضعیتی قرار داده که همیشه حال توکل به پروردگار داشته باشیم و مشتاق لقاء پروردگار باشیم! البته اگر وزر و وبالی با خود نداشته باشیم والاّ طبعاً باید برای آن قضیه فکری کرد. خوش به حال آنهایی که بله ... «خوشا آنان که دائم در نمازند» ...، «بهشت جاودان مأوایشان بید».[1]

دائم در حال توجه‌اند، دائم در حال حضورند، دائم تشنه‌اند، دائم منتظر و دائم نگران هستند که چرا نمی‌آید؟ چرا این قضیه نمی‌آید و نمی‌رسد و کار تمام نمی‌شود؟! اما اگر نه، بار روی خودمان گذاشتیم و شانه‌مان سنگین باشد و گُرده‌مان از تعلقات سنگین باشد [آن‌وقت طور دیگری خواهد شد]. آیا تابه‌حال شده گاهی خودمان را تست کنیم؟! به خودمان تست بزنیم ببینیم که چقدر آمادگی داریم؟! بیایند بگویند که بفرما، چقدر می‌توانیم؟! آیا همان آن می‌گوییم: بله یااینکه یک‌خرده صبر می‌کنیم بنشینیم فکر کنیم و این‌طرف و آن‌طرف کنیم و [می‌گوییم که] نه خب حالا عیب ندارد یا بعد بنشینیم و بگوییم که مثلاً می‌شود یک مهلتی [بدهید]؟ آیا می‌شود یک مهلت یک هفته‌ای دو هفته‌ای [بدهید]؟ یااینکه نه! آن‌قدر وزر و وبال بر گُردهٔ خود سوار کرده‌ایم و آن‌قدر در این دنیا دست و پای ما و اعمال ما به کارهایی که کرده‌ایم پیچیده است که اصلاً نمی‌خواهیم مجال تفکر را حتی به این بدهیم! می‌شود ها! آدم به یک جایی می‌رسد که حتی از فکر کردنش

---

[1] . دو بیتی‌های باباطاهر، دو بیتی شماره ۳۱۳:
خوشا آنانکه الله یارشان بی *** بحمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنانکه دایم در نمازند *** بهشت جاودان بازارشان بی

می‌ترسد و فرار می‌کند، فکر نمی‌کند! از فکر کردن [فرار می‌کند] چون می‌بیند به بن‌بست می‌رسد! کجا برود؟! بَه! چوب‌ها آماده است، بله! مشعل‌ها دارد بالا می‌رود و فضا نورانی است! یک مشعل برایش گذاشته‌اند که تمام صحرا را روشن کرده است! بفرمایید می‌خواهیم از شما استقبال کنیم! اینجاست که آدم مدام به کارها، به برنامه‌ها، به مسائلش، به حق‌الناس‌هایی که دارد و چیزهایی که بر گردنش بوده برمی‌گردد! حالا چیزهایی که با خدا دارد را می‌شود یک کاری کرد اما حق‌الناس را چه‌کار می‌کنیم؟! بلاهایی که بر سر مردم آوردیم چه‌کار می‌کنیم؟!

تأثیر تفکر در مرگ بر رفتار

واقعاً من گاهی اوقات تعجب می‌کنم این افراد و اشخاصی که در این دنیا پیدا می‌شوند و از تعدّی به مال و جان و ناموس مردم ابا ندارند، اینها چگونه تفکر می‌کنند؟! درعین‌حال اعتقادی هم دارند هان! بالأخره مسلمان هستند! حالا مسلمان هستند یا خودشان را شیعه هم می‌دانند، شیعهٔ امیرالمؤمنین! نه‌اینکه حالا آدم بی‌دینِ فلان باشد. چطور می‌شود تصور فردایی را [داشته باشد اما این کارها را بکند]؟! این‌قدر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نهج‌البلاغه مدام می‌فرماید که تفکر در موت کنید![1] تفکر در موت کنید به‌خاطر همین است! کسی که یک تفکر داشته باشد و یک خطور مرگ در زندگی‌اش داشته باشد نمی‌تواند دیگر هر کاری بکند، دیگر دستش به ماشه نمی‌رود که یک جانی را بی‌جان کند و دیگر نمی‌تواند یک تعدّی کند و یک مالی را از یک بدبخت و بیچاره‌ای بردارد و بعد هم الفرار! نمی‌تواند این کار را بکند. دیگر نمی‌تواند پول‌ها و امکانات یک ملّتی را بردارد و همه را به هوا بدهد، ببریم حالا هرچه شد که شد! اصلاً نمی‌تواند این کار را بکند، می‌لرزد، دستش می‌لرزد! به همین جهت است که مدام می‌گویند که باید به فکر مرگ باشید! آقاجان! آن قطاری که بقیه داخل آن سوار شده‌اند و حرکت کرده‌اند و هر کسی را در یک ایستگاه پیاده کرده است تو را هم در یک ایستگاه پیاده می‌کند! نگاه به این دو سه‌تایی که در اطرافت هستند نکن! آنها هم مثل تو هشتشان گرو هشتادشان است!

حالات بزرگان در مواجهه با مرگ

لذا ما غفلت می‌کنیم! غفلت می‌کنیم از اینکه فردایی هست! غفلت می‌کنیم از اینکه حساب و کتابی هست! غفلت می‌کنیم از اینکه بار خودمان را کم کنیم ولی بزرگان این‌طور نبودند! خودمان هم دیده‌ایم، دیده‌ایم که وقتی اسم مرگ می‌آمد اصلاً شکفته می‌شدند! اینکه چه زمانی می‌خواهد بیاید! خبری داری به ما بدهی؟ از

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌های ۸۳، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۳۰ و نامه ۲۷.

این جناب انتقال اطلاعی دارید؟ دیده‌ایم‌ها! دروغ نمی‌گوییم! دیده‌ایم که چطور انتظار می‌کشیدند! به ما می‌گفتند که دیگر بس است، مگر آدم چقدر در این دنیا باید بماند؟! همه چیز را دیدیم آقا! چقدر می‌خواهیم بمانیم؟! دیدیم!

اینها آنهایی هستند که لحظه‌شماری می‌کنند، اینها آنهایی هستند که اگر به آنها بگویند: **«کیفَ المَوتُ عِندَک»** در جواب می‌گویند: **«أحلیٰ مِنَ العَسل!»**[1] اینها این هستند، اینها این‌طوری هستند. خوش به حالشان! علیٰ‌کلّ‌حال این‌طور نیست که ما ندیده باشیم منتها باید سعی کنیم که از بارمان کم کنیم و از وزر و وبال کم کنیم.

این مقام ثبوتی که در اینجا برای ذات هست دیگر چطور می‌شود تغییر و تحوّل در آن باشد؟! به چه قِسم می‌شود در اینجا تصور تغییر و تحوّل کرد؟! اگر تغییر و تحوّلی در خارج هنوز انجام نشده و اگر اعیان خارجی هنوز تحقق پیدا نکرده‌اند مثل الآن، الآن اعیان خارجی تا الآن تحقق پیدا کرده‌اند اما برای پنج دقیقه دیگر چطور؟ تحقق ندارند! برای نیم ساعت دیگر چطور؟ البته طبق افکار ما! والاّ همهٔ شما الآن می‌دانید که این حرف‌ها حرف‌های عامیانه است. همه چیز در خارج تحقق دارد؛ چشم ما بسته است! الآن فرض کنید این انگشتری که در دستم هست و همه دارید می‌بینید این انگشتر را در دستم می‌گیرم [و پنهان می‌کنم] و می‌گویم که چیست آقا؟ می‌گویید که نمی‌دانیم.

انگشتر هست [اما نمی‌بینید] وقتی دست را باز می‌کنم همه می‌بینید این چیست! انگشتر در دست من هست و این‌طور نیست که بعد قرار بگیرد بلکه انگشتر در دست من هست منتها دست من برای شما باز نیست، نمی‌بینید. حالا اگر شما بدون اینکه من دستم را باز کنم با یکی از این دستگاه‌هایی که با اشعه کار می‌کند و محتویات ساک‌ها را می‌بینند، وقتی آدم می‌خواهد جایی برود ساک را در دستگاه می‌گذارند و با آن اشعه داخل ساک را می‌بینند تا چیز [خطرناکی] نداشته باشد، او دارد می‌بیند که داخل این دستمال هست، کفش هست، کیف هست، لباس و ... هست. همهٔ اینها را دارد تماشا می‌کند. ما نمی‌بینیم اما او دارد با آن اشعه می‌بیند. حالا اگر یک اشعه بگذارند ولو دست باز نکرده، شما دارید [داخل دست را] می‌بینید و مشاهده می‌کنید که آنچه که آقا در دستش نگه داشته است این انگشتر هست. اگر قرار بر این باشد که تغییر و تحوّل بعداً انجام بشود و قبلاً نبوده است پس این تغییر و تحوّل یک امر عدمی خواهد بود. این نحوهٔ استدلال بر این مسئله به این کیفیت، بسیار مسئله را راحت و خیلی آسان می‌کند از اینکه انسان به این مسئله برسد.

اینجاست که ما کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و روایاتی که دلالت بر ثبوت و بر یک کَونْ استمراری در

---

[1] . الهدایة الکبری، ص ۲۰٤؛ مدینة المعاجز، ج ٤، ص ۲۱۵؛ عنوان بصری، ج ۲، ص ۳۴، با قدری اختلاف.

وجود می‌کند نسبت به ذات پروردگار و نسبت به مقام علم حق و مقام علم عنائی حق، برای ما روشن می‌شود که هیچ تغییری و تحوّلی در ذات پروردگار نمی‌تواند وجود داشته باشد. ذات پروردگار همان‌طوری‌که یک امر مستمر...؛ حالا مستمر به معنای نفس الکونْ، نه به معنای استمرار که به معنای [تحقق] باشد چون وقتی که شما زمان را از ذات بردارید دیگر در اینجا استمرار معنا ندارد. استمرار به آن حدثی گفته می‌شود که آن استمرار، زمان ماضی و حال و آینده دارد مثل ضرب و أکل و نوم. نوم از یک جا نوم شروع می‌شود و به یک جا ختم می‌شود؛ شخص پنج ساعت می‌خوابد، شش ساعت می‌خوابد، چهار ساعت می‌خوابد، یک ابتدایی دارد و یک انتهایی دارد. حالا اگر شخصی یک نوم ممتد داشته باشد دیگر اول نداشته باشد به این دیگر مستمر اطلاق نمی‌شود و این نوم برای خود او ثابت خواهد بود.

عدم وجود جنبهٔ ماضوی و استقلالی در ذات و علم پروردگار

ذات پروردگار همان‌طوری‌که در ذات خود جنبهٔ ماضوی و جنبهٔ استقبالی ندارد، همین‌طور آن علم پروردگار نسبت به ذات نیز جنبهٔ گذشته و حال و آینده هم ندارد چون آن علم علم لازمهٔ ذات است و چگونه ممکن است که ذات در مرحله‌ای از مراحل و مرتبه‌ای از مراتب و برهه‌ای از برهه‌ها فاقد مقام علمیت خودش باشد؟! این مُستحیل است!

مثل اینکه ذات در یک مرتبه از مراتب فاقد قدرت باشد، این مستحیل است. فاقد علم باشد، مستحیل است. این اوصاف و این اسماء، لازمهٔ ذاتی ذات است؛ یا باید ذات را انکار کنیم یا اگر اثبات ذات کردیم و اثبات ثبوت برای ذات ازلاً و أبداً کردیم باید علم و قدرت و حیات که آن حیات جنبهٔ همان [نفس استمرار بقاء ذات است] را هم به همان کیفیتی که نفس ذات اثبات می‌شود، آن‌هم برای ذات اثبات می‌شود و وقتی که علم و قدرت برای ذات اثبات شد، آن علم او نسبت به اعیان [اثبات می‌شود] اگر این اعیان خارجی نبود، خیالمان راحت بود! ذات نه ظهوری دارد و نه بروزی دارد، نه خلقی دارد و نه مخلوقی دارد، نه اراده‌ای دارد و نه مشیتی دارد، هیچی ندارد! خودش ذات است و آن مقام صرافت در خودش است و مقام احدیت الذاتش هست و هیچ در اینجا مسئله و مشکلی نیست! دیگر در اینجا جای بحث هم نیست چون ما نیستیم تااینکه بخواهیم بحثش را بکنیم! هیچ ظهوری در اینجا ندارد.

و این مطلب خیلی مطلب دقیقی است که چطور اگر ما به این مسئله اطلاع پیدا کنیم، آن روایاتی که بعد می‌آید، یا آیاتی که می‌گوید: ﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ﴾[1] و روایاتی که دارد همهٔ

---

[1] . سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲:
«پادشاهی و اختیار بر نفوس امروز برای چه کسی می‌باشد؟! از برای خدای واحد قهّار است.»

اشیاء به مقام فناء می‌روند و محو می‌شوند دوباره پروردگار آنها را خلق می‌کند که در همهٔ اینها اشکالات شده و مشکلاتی از نقطه‌نظر سوء فهم نسبت به محتوا و مفاهیم این روایات و احادیث وارده هست، این مطلب و قضیه در آنجا هم حل می‌شود!

وقتی که ما نسبت به مقام آثار و بروزات و ظهورات ذات نگاه بکنیم که تمام آنچه که در این عالم از این عالم مجردات و از عوالم مادی هرچه هست، اگر بخواهیم به آن توجه بکنیم می‌دانیم که همهٔ اینها مسبوق به علم ربوبی است. مسبوق است یا سابق است؟! اول اینها بودند بعد خدا؟!

علم ما مسبوق به اشیاء خارجی است و تا این در خارج نباشد من به این اطلاع پیدا نمی‌کنم، باید باشد. پس اول این هست بعد علم من نسبت به این است. قاعده همین است و علوم اکتسابی همین است.

علم انسان ملاصق با نفس اشیاء

حالا علم خودِ من نسبت به خود من و علم خود من نسبت به ذات و علم خود من نسبت به کیفیات، این علم چیست؟! این علم همیشه ملاصق با نفس ذات و ملاصق با خود همان اشیاء است. حالا آن مسئله را به‌عکس می‌کنیم یعنی فرض کنید شما می‌آیید یک امری را در خارج متحققش می‌کنید، آن اشیاء را درست می‌کنید، نقشه‌ای را درست می‌کنید، چیزی را روی کاغذ می‌کشید، یک مطلبی را روی دیوار می‌نویسید و یا روی تخته یک چیزی را می‌نویسید. این نوشتن شما مسبوق به علم است یا سابق بر علم است؟! در اینجا جای اینها عوض می‌شود. این مسبوق به علم است. اول علم شما نسبت به آنچه که می‌خواهید بنویسید بوده است و بعد آن معلوم بالذات را تبدیل به معلوم بالعرض می‌کنید. آنچه را که می‌نویسید معلوم بالعرض است. معلوم بالذات شما مقدم بر معلوم بالعرض است. اول در ذات شما نقش بسته بعد در خارج نقش بسته است. به‌عکس که اگر کسی بیاید یک چیزی را بنویسد آنگاه شما بیایید نگاه کنید که اول معلوم بالعرض است و بعد تبدیل به معلوم بالذات می‌شود که آن معلوم بالذات قائم به نفس است. در اینجا مسئله به‌عکس است.

حالا در مورد پروردگار، دو دوتا چهارتا است! راحت و آسان! این اشیاء و تمام این اعیان خارجی که در خارج هستند، اینها اول بودند و بعد علم پروردگار به آنها تعلق گرفت یا اول علم پروردگار بود بعد اینها در خارج تحقق پیدا کردند؟! خب مشخص است که اول علم پروردگار بر این تحقق اشیاء خارجی سابق است. حالا صحبت در این است که این علم پروردگار به چه چیزی تعلق گرفته است؟! به علم تعلق گرفته یا به صورت تعلق گرفته است؟! گفتیم که صورت بدون محکی معنا ندارد که در خارج یک محکی داشته باشد. آن علم وقتی که به نفس آن عین تعلق می‌گیرد، اگر به صورت او قبلَ العین باشد پس هنوز این تحوّل و تبدّل در خارج انجام نشده است و وقتی که در خارج انجام نشود یعنی معدوم است. معنای معدوم یعنی لا یُخبَر و لا

یُخبرُ بِه است. بنابراین علم به یک امر معدومی تعلق گرفته است و تعلق علم به امر معدوم مستحیل است!

شکل‌گیری عالم ثبوت

حالا این علم پروردگار که همان علم عنائی باشد پس تعلق گرفته است به معلومی که خود آن معلوم هم متحقق است و در ظرف خارج وجود دارد، این عالم ثبوت می‌شود و این می‌شود همانی که ذات پروردگار نه در آن تغییری هست که اول باشد و نه در آن تغییری هست که آخر باشد. از یک اوّلی شروع بشود و به یک آخری ختم بشود. از مقام اراده و مشیت شروع بشود که مقام اجمال است بعد می‌آید به مقام تفصیل می‌رسد و عوالم ربوبی را طی می‌کند و اینجا انتها می‌شود درحالی‌که داریم که او اول نیست و او آخر نیست. اول و آخر به معنای تغییر و تحوّل دیگر در او معنایی ندارد در عین اینکه او هم اول است و هم آخر است. یعنی چه هم اول است و هم آخر است؟ یعنی هم نفس اجمال و هم نفس تفصیل، هردوی اینها در آن علم عنائی مندمج است. هم مقام اجمال و هم مقام تفصیل و هم مقام آن علیت و مبدأیت که ما از آن تعبیر به صرافت وجود می‌کنیم.

ذات پروردگار قبل از مقام ظهور مگر وجود بالصرافه نداشت؟! مگر قبل از تعیّن و قبل از ظهورات خارجی بسیط الحقیقه نبود؟! یعنی مگر نیست؟! ـ حالا «بود» غلط است ـ آن ذات پروردگار که برای وجودِ بسیط است و برای وجود بالصرافه است مگر آن اصل و منشأ برای تحولات و تعینات و آثار و بروزات نیست؟! خیلی خب! این مقام اجمال می‌شود! ببینید چقدر راحت قضیه حل شد! این وجود حق که وجود بالصرافه است و آن بَسیطُ الحقیقةِ کُلُّ الأشیاء می‌آید بر اینجا حاکم می‌شود و آن وجود حقیقی که وجود مشکک است را فرض کنید بدون آثار و بدون ظهورات، بسیط الحقیقه می‌شود. همان وجود بسیط و وجود صرف که متبدل به آثار و ظهورات است، وقتی که آن به ظهور و تعیّن و به قالب‌گیری و مقام قدر جزئی متبدل می‌شود به آن مقام واحدیت می‌گویند، به آن مقام نزول اسماء و صفات می‌گویند، به آن مقام تعیّن و مقام تحول و تبدل می‌گویند و آن‌وقت به آن ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ﴾ می‌گویند! این آیه اینجا می‌آید.

یعنی آنکه ما قبلاً نفی اوّلیت و آخریت می‌کردیم، نفی اوّلیت و آخریت در خود ذات بود اما الآن که داریم با مسئلهٔ صرافت وجود قالب می‌زنیم و ما آن آثار و ظهورات را از تعیّن ذات قرار می‌دهیم این همان جنبهٔ ظاهریت و باطنیت می‌شود. باطنیت، بسیط الحقیقه است. باطنیت، وجود بالصرافه است. باطنیت وجود بحت و بسیط است. ظاهر، مقام اراده است، ظاهر مقام واحدیت و مقام اسماء و صفات کلیه و همین‌طور به‌دنبالش جزئیه است، ظاهر عبارت از اعیان خارجی و اشیاء خارجی است. پس روشن شد که چطور در اینجا آمدیم بین دو دسته از روایاتی که یکی نفی این ظهور و باطن می‌کند و بین آیات و همین‌طور روایات قشنگ جمع

کردیم و گفتیم که هردوی اینها یک معنا می‌دهد و هیچ تنافی و هیچ تعارض و تناقضی در اینجا در میان نیست.

خب من خیال می‌کنم حالا به این مقدار که راجع به این مسئله صحبت شد [کافی است] البته مطالب زیاد است؛ مطالب بزرگان و همین‌طور اگر بخواهیم از شیخ صدوق و مرحوم مفید و مطالب مرحوم علم‌الهدی و همین‌طور متکلمین و یا مرحوم مجلسی در بحار نقل بکنیم اینها همه جای اشکال دارد و مطلب به درازا می‌کشد و خیال می‌کنم این مقدار که صحبت در مسئلهٔ قضا و قدر و کیفیت تحقق قضا به قدر و کیفیت تحقق علم عنائی و کیفیت تحقق اعیان خارجی کردیم، مطلب را روشن کرده باشد. حالا باز اگر سؤالی هست إن‌شاءالله در جلسهٔ آینده بخواهید به پاسخ به سؤالات در این زمینه بپردازیم شاید بهتر باشد. لذا رفقا در هر چیزی که مطالعه کردند یا در این چند روز می‌بینند یا برخورد می‌کنند اگر سؤالی هست یادداشت کنند که در همان‌جا صحبت بشود.

تلمیذ: بحث بداء را مثل اینکه قرار بود توضیح بفرمایید.

استاد: بسیار خب! می‌خواهید بحث بداء را توضیح می‌دهیم.

قبلاً صحبت کردیم. حالا که این مسائل روشن شد بداء هم روشن می‌شود من فراموش کرده بودم. بداء را هم در دنباله‌اش توضیح می‌دهیم. علیٰ‌کلّ‌حال به‌نظر می‌رسد در مسئلهٔ قضا و قدر و علم کلی دیگر اشکالی نباشد و مسئله جای ابهامی نداشته باشد.

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد